



(۲) «بإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الصَّقِيلِ وَكَدِّهِ قَالَ: كَتَبُوا إِلَى الرَّجُلِ عَ جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّا قَوْمٌ - نَعْمَلُ السُّيُوفَ لَيْسَتْ لَنَا مَعِيشَةٌ وَ لَا تِجَارَةٌ غَيْرُهَا - وَ نَحْنُ مُضْطَرُونَ إِلَيْهَا - وَ إِنَّمَا عَلَاجُنَا جُلُودُ الْمَيِّتَةِ - وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ الْأَهْلِيَّةِ لَا يَجُوزُ فِي أَعْمَالِنَا غَيْرُهَا - فَيَحِلُّ لَنَا عَمَلُهَا وَ شِرَاؤُهَا - وَ بَيْعُهَا وَ مَسْئُهَا بِأَيْدِينَا وَ ثِيَابِنَا - وَ نَحْنُ نُصَلِّي فِي ثِيَابِنَا - وَ نَحْنُ مُحْتَاجُونَ إِلَى جَوَابِكَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ يَا سَيِّدَنَا - لِضُرُورَتِنَا فَكَتَبَ اجْعَلْ تَوْبًا لِلصَّلَاةِ - وَ كَتَبَ إِلَيْهِ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ قَوَائِمُ السُّيُوفِ - الَّتِي تُسَمَّى السَّقَنَ نَتَّخِذُهَا مِنْ جُلُودِ السَّمَكِ - فَهَلْ يَجُوزُ لِي الْعَمَلُ بِهَا - وَ لَسْنَا نَأْكُلُ لُحُومَهَا فَكَتَبَ عَ لَا بَأْسَ»<sup>۱</sup>

ترجمه:

«نوشتند به حضرت: خدا ما را فدای تو کند، ما گروهی هستیم که شمشیر می سازیم و معیشت و تجارت دیگری نداریم و به این کار اضطرار داریم. راه کار ما پوست میته و استر و الاغ اهلی است و غیر آن به کار ما نمی آید. آیا جایز است برای ما کار با آنها و بیع و شراء آن و مس آن با دست و لباس در حالیکه ما در لباس هایمان نماز می خوانیم. ما محتاج جواب شما هستیم در این مسئله؛ چون ضرورت دارد. حضرت نوشتند: برای نماز لباسی قرار بده. نوشت به حضرت: فدایت شوم، دسته شمشیر را که «سَقَن» [سنباده که از پوست های ضخیم می گیرند] نامیده می شود از پوست ماهی اخذ می کنیم. آیا کار با آنها جایز است در حالیکه گوشت آن را نمی خوریم. حضرت نوشتند: اشکالی ندارد.»

مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار می نویسد:

«و الظاهر أن المراد بالرجل الحسن أو الحجة و تحمیل ابا الحسن الثالث ایضا صلوات الله علیهم اجمعین»<sup>۲</sup>

در این باره سخن خواهیم گفت.

سند روایت:

ابی القاسم صیقِل در این روایت مجهول است ولی با این حال حضرت امام روایت را صحیحہ معرفی می کنند و در این باره می نویسند:

«و الرواية صحيحة، و لا يضر بها جهالة أبي القاسم، لأن الراوى للكتابة و الجواب هو محمد بن عيسى. و قوله: قال: كتبوا، أى قال محمد بن عيسى: كتب الصيقل و ولده. فهو مخبر لا الصيقل و ولده، و إلّا لقال: كتبنا. و احتمال كون الراوى الصيقل، مخالف للظاهر جدًا، سيما مع قوله فى ذيلها: و كتب إليه. فلو كان الراوى الصيقل، لقال: و كتبت إليه. و ليس فى السند من يتأمل فيه إلّا أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، و محمد بن عيسى بن عبيد، و

۱. وسائل الشيعة؛ ج ۱۷، ص: ۱۷۳

۲. ملاذ الاخیار، ج ۱۰ ص ۳۹۰

هما ثقتان علی الأقوی.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. جهالت ابی القاسم ضرری به صحت روایت نمی زند، چراکه راوی محمد بن عیسی بن عبید است.
  ۲. و لذا در روایت می فرماید: محمد بن عیسی گفت که ابی القاسم و فرزندانش نوشتند «کتبوا» و لذا نگفت: «کتبنا».
  ۳. شاهد دیگر این که در ذیل روایت می خوانیم: «و کتب إلیه» یعنی ابی القاسم نوشت. در حالیکه اگر راوی ابی القاسم بود می گفت: «و کتبت إلیه» [ ما می گوییم: در تهذیب «کتبت» آمده است. هر چند وسائل «کتب» ضبط کرده است ]
  ۴. اما در سند شیخ به صفار، احمد بن محمد بن الحسن بن ولید است و هم چنین محمد بن عیسی بن عبید هم در روایت هست و هر دو علی الاقوی ثقة هستند.
- ما می گوییم:

- ۱) احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از اساتید شیخ مفید است. شهید ثانی در درایه، او را توثیق کرده است. میرداماد و مجلسی نیز او را توثیق کرده اند.<sup>۲</sup> و اما محمد بن عیسی بن عبید: قبلاً بحث کردیم و توثیق شده بود.
  - ۲) اما با توجه به اینکه ذیل حدیث در تهذیب «کتبت» ثبت شده است نمی توان سخن امام را پذیرفت چراکه: «کتبت» چنین القاء می کند که راوی همان کسی است که به امام نامه نوشته است.
  - این قلت: ابن عبید فراز اول روایت را روایت کرده است در حالیکه نویسنده نامه کس دیگری بوده و فراز ذیل روایت را خود از امام (ع) سوال کرده است.
  - قلت: با توجه به اینکه در روایت دیگری به نقل از احمد بن محمد بن عیسی عن ابی القاسم الصیقل، فراز ذیل عیناً به عنوان روایت صیقل آمده است، نمی توان این احتمال را پذیرفت، روایت چنین است:
- «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الصَّقِيلِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ قَوَائِمُ السُّيُوفِ الَّتِي تَسْمَى السَّفَنَ اتَّخَذَهَا مِنْ جُلُودِ السَّمَكِ فَهَلْ يَجُوزُ الْعَمَلُ بِهَا وَلَسْنَا نَأْكُلُ لُحُومَهَا قَالَ لَا بَأْسَ.»<sup>۳</sup>

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۷۴

۲. شرح مشيخه تهذيب، ص ۵۸

۳. تهذيب الأحكام؛ ج ۶، ص: ۳۷۱



اللهم الا ان يقال:

روایت فوق تصحیف دارد چراکه کلینی همین روایت را چنین نقل کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الصَّقِيلِ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ: قَوَائِمُ السُّيُوفِ - الَّتِي تَسَمَّى السَّقَنَ - أَتَّخِذُهَا مِنْ جُلُودِ السَّمَكَ، فَهَلْ يَجُوزُ الْعَمَلُ بِهَا وَلَسْنَا نَأْكُلُ لُحُومَهَا؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا بَأْسَ».<sup>۱</sup>

پس باز هم راوی محمد بن عیسی بن عبید است و لذا احتمالی که در «إن قلت» مطرح شد، باز می گردد.

(۳) اصل مطلب مطرح شده به نوعی مربوط به مجلسی در ملاذ الاخیار است. ایشان می نویسند: «القائل محمد بن عیسی و الکاتب ابو القاسم و ولده مع رفیق او تجوزاً»

توجه شود که ایشان چون «ولده» را مفرداً خوانده است، لازم دیده که ضمیر جمیع در «کتبوا» را یا تجوزاً (استعمال جمع در تنثیه) بگیرد و یا «رفیق» را هم به «ولد» ضمیمه کند. اما اگر «ولده» را به جمع بخوانیم، احتیاج به این حرف ها نداریم.

(۴) روایت را ظاهراً باید چنین معنی کرد:

«محمد بن عیسی بن عبید می فرماید که صیقل و پسرانش گفته اند که نامه ای به امام نوشته اند و در آن گفته اند...»

پس روای محمد بن عیسی است و کاتب صیقل؛ و در عین حال صیقل در سلسله سند باقی است چراکه محمد بن عیسی بن عبید داستان کتابت را شنیده است و نه اینکه کتاب را دیده باشد.

البته ممکن است بگوییم فاعل «کتبوا»، «ولده» است. یعنی محمد از صیقل نقل می کند که صیقل گفت پسرانش به امام نامه نوشتند و بعدها خود صیقل (کتبت) به امام نامه مستقلی نوشته است.

۱. الکافی (ط - دار الحدیث)؛ ج ۱۰، ص: ۲۶۲